



## ضرب المثل با حرف خ

خاکشیر مزاج:

ملایم طبع، سازگار، خاکی (از این جهت می گویند که خاکشیر با همه طبایع سازگار است).

خاله خوش وعده:

کسی که سر خود و بی دعوت به هر مجلسی برود و بی رودریا بستنی سر سفره هم بنشیند.

خاله و ارسی:

فضولی و کنجکاوی، جستجو و سر در آوردن از محلی یا موقعیتی.

خالی بستن:

دروغ گفتن، ادعای پوچ و تو خالی.

خانه روشن کردن:

اشاره به محتضر و در حال مرگی که برای دقایقی حالت سلامت و هوشیاری در او ظاهر می شود.

خدا به دور:

در هنگام بد آمدن و تعجب از چیزی یا کسی و نپسندیدنش می گویند. کلمه ای شبیه واه.

خدای جای حق نشسته:

هنگامی که کسی نتواند حق تضییع شده خود را از زورگو بگیرد و مظلوم واقع شود مطمئناً خداوند حق او را خواهد گرفت و ستمگر را مجازات خواهد کرد.

خار شدن و در چشم کسی فرو رفتن :

مزاحم پیشرفت و خوشی کسی شدن .

خدا خراشناخت بهش شاخ نداد:

کسی که قابلیت و لیاقت نعمتی از نعمت‌های خداوند را نداشته و از آن محروم باشد چرا که اگر آن نعمت را می‌داشت از آن سوء استفاده می‌کرد.

خدا روزیت را جای دیگری حواله کند:

جواب رد به گدا یا متوقع سمجی که به چیز یا کسی امید بسته و چشم طمع دوخته و پیش خود حسابی باز کرده است.

خدا شفایت دهد:

اصطلاحاً به کسی می‌گویند که کار غیر عاقلانه انجام دهد یا رفتار حواس پرتانه و دیوانه‌بار داشته باشد.

خدا عاقبتش را به خیر کند:

انشاءالله سرانجام کارش به خیر و خوبی پایان پذیرد.

خدا اگر ز حکمت بندد دری / به رحمت گشاید در دیگری:

تمام درها یک جا و یکباره به روی کسی بسته نمی‌شود.

خدا هیچ عزیزی را ذلیل نکند:

دعا یا گله کسی که از پادر آمده و از نظرات عزت و مقام تنزل یافته و زمین خورده است.

خدا یکی زن یکی:

حرف می‌گوید که همسر خود را یا دوست می‌دارد و دردش فقط عشق یک نفر می‌گنجد و یا از عهده همان یکی هم بر نمی‌آید.

خرازیل گذشتن:

از پیش رفتن کار و به نتیجه و مقصود رسیدن.

خربزه می‌خوری یا هندوانه؟ هر دوانه:

جواب رک و بدون رودریاستی و تعارف.

خربار باقالی بار کن:

هنگام پیش آمدن آشوب موقعیت آشفته و خراب می‌گویند.

خرتب می‌کند:

به کسی که لباس زیادی پوشیده و یا در فصل تابستان لباس گرم بپوشد، می‌گویند.

خرج که از کیسه مهمان بود، حاتم طلایی شدن آسان بود:

از جیب دیگران مهمان کردن راحت است.

خرچه دانه قیمت نقل و نبات:

آدم نفهم و نادان، خوب و بد، بهترین و بدترین و با ارزش و بی ارزش در نظرش یکی است و قدر و قیمت هیچکدام برایش فرقی نمی‌کند.

خر خودت را بران:

مشغول کار خودت باش و کار خود را پیش ببر.

خرِما از کره گی دم نداشت:  
اظهار بدشانشی و به همین دلیل قید چیزی را زدن .

خرو با خور مرده با گور:  
مفت خور حریص که از هیچ چیز خوراکی صرف نظر نکرده و به هیچ یک از محتویات سفره رحم نکند.

خروس بی محل:  
بی موقعیت به جایی رفتن یا کاری را انجام دادن یا حرفی گفتن .

خشکش زد:  
از تعجب به صورت چوب خشک در آمدن، در جایی حرکت شد.

خفه خون گرفتن:  
لال شدن و دم بر نیاوردن.

خلارو هرچی هم بزنی گندش بیشتره:  
مشاجرات خصمانه که هر چه دنبال شود، باعث هتک حرمت و بی آبرویی بیشتر طرفین شود.

خلایق هر چه لایق:  
هر کس همانقدر و هر گونه که لیاقت و شایستگی دارد نصیبش می گردد.

خم رنگرزی نیست:  
به کسی گفته می شود که بخواهد کارش زود انجام شود و طرف مقابل را وارد به عجله و سرعت عمل کند .

خنده بر هر درد بی درمان دواست:  
با حفظ نشاط و روحیه شادمانی حل یا فراموش کردن دردها و مشکلات آسان تر و سریع تر خواهد شد.

خواب خرگوشی:  
مثل خرگوش با چشم باز در خواب بودن کنایه از غفلت و بی توجهی به اطراف.

خواب دیدی خیر باشد:  
به کسی می گویند که در مورد کاری غرض و مقصود خاصی داشته و یا در اوهام و خیالات خام و تصورات شیرین بسر بود.

خواب زن چیه:  
عقیده بر این است که زن هر خوابی می بیند برعکس آن تعبیر واقع می شود.

خواستن توانستن است:  
با اراده و پشت کار حتماً به مقصود خو خواهیم رسید.

خواهی نشوی رسوا هم رنگ جاعت شو:  
سفارش به وفق دادن خود با همگان و تبعیت از اکثریت.

خود را به کوچه علی چپ زدن:  
تجاهل کردن و خود را به نفی و بی اطلاعی زدن.

خود را به موش مردگی زدن:  
مقصری که بازیرکی خود را ضعیف و بی گناه جلوه دهد.

خود را گم کردن:

گذشته و اصلیت خود را از یاد بردن، کسی که وقتی به جایی و به وضعیت بهتری رسید وضعیت سابق خود را فراموش کند و دچار غرور و خودخواهی شود.

خودش می‌برد، خودش می‌دوزد:

کسی که کاری را که به دیگری هم مربوط است سر خود و به تنهایی، بدون مشورت و نظرخواهی شروع کند، انجام دهد و به اتمام برساند، خودخواه.

خودم کردم که لعنت بر خودم باد:

کسی که خودش موجبات ناراحتی و پشیمانی خود را فراهم آورده این جمله را با شجاعت به خود می‌گوید.

خورشت دل ضعفه:

کنایه از نبودن غذا، غذای بی‌نواای فقیر.

خوشگلی است و هزار جور دردسر:

زیبایی بیش از حد باعث عذاب و دردسر است.

خون دل خوردن:

در مورد چیزی یا کسی رنج و حسرت و عذاب فراوان متحمل شدن.

خون را خون نمی‌شویند:

فساد و جنایت را با مثل آن تلافی نمی‌کنند. مقابله با مثل نکردن.

خون که نگرדם:

خطا و گناهی بزرگی که مرتکب نشده‌ام (حرف کسی که گرفتار مخلصه و ستم شده باشد).